

کتاب سرخ

در مورد دادگاه های مسکو

نویسنده: لئون سدوف

برگردان: سهراب معینی



مقدمه بر چاپ فرانسوی

«کتاب سرخ» اولین تلاش در مورد تحلیل دادگاه های مسکوست. به استثناء فصل اول که ماهیتی عموماً سیاسی دارد و فصل دوم که واقعیت های مطرح شده در فصل اول را به نحو دیگری مطرح می کند (و هر دو فصل ممکن است چندان مورد علاقه خوانندگان نباشد)، این کار که مبنای آن مدارک رسمی است، تنها به تحلیل خود دادگاه های مسکو اختصاص یافته. این اثر قبلاً به صورت سرمقاله ی «بولتن اپوزیسیون» به زبان روسی منتشر شد، و مولف در آن برای چاپ فرانسوی تجدیدنظری کرده است.

این تحلیل تنها در مراحل اولیه خود به سر می برد. اطلاعات و مدارک جدید به دست خواهد آمد. برخی از این مدارک در این صفحات به دست داده نشده اند، زیرا صلاح نمی دانیم تا آن هنگامی که مورد بررسی دقیق قرار گیرند، به چاپ سپرده شوند.

مولف این اثر خود را از سیاست های فعال دور نگه داشته است. او هرگز هیچ اثری برای عموم منتشر نکرده است و تنها بدین خاطر دست به این کار زده است که اجباری در خود حس کرده است. در مسکو، انسان های زیادی در گِل مانده اند و به خاطر جرایمی که هرگز مرتکب نشده اند، ترور و یا اعدام شده اند.

لئون تروتسکی (پدر مولف) آن چنان مورد تهمت های شرم آور قرار گرفته که کمتر در طول تاریخ می توان سراغ گرفت. تمامی افتخارات

انقلابی و ثمره ی چهل سال کارش مورد انکار قرار گرفته است.

و این تهمت ها از هم اکنون میوه داده اند؛ لئون تروتسکی در خانه اش [در تبعید] توقیف و مجبور به سکوت شده است؛ آن چنان که به عنوان یک متهم هرگز نتواند در جایگاه شاکی قرار گیرد.

مولف این کتاب خود یکی از متهمان دادگاه های مسکو نیز هست و حق دفاع از خود را دارد. اما او وظیفه ای دوگانه را بردوش خود احساس می کند: اول: این وظیفه را که به عنوان متهمی که هنوز آزاد است، می تواند حقایق را آشکار کند. و دوم: دفاع از شرافت تروتسکی.

دادگاه واقعی، یعنی دادگاه جلادان مسکو تازه آغاز شده است. تنها سلاحی که ما داریم حقیقت است و وظیفه مان را بدون کوچکترین ضعف و بی توجه به مشکلاتی که از این کار خطیر برمی خیزد، تا به انتها انجام می دهیم.

در این کار، هیچ یک از توطئه های استالین از برخورد ما مصون نخواهند ماند.

مسئولیت وحشتناک «ترمیدور» های مسکو بر دوش آن ها سنگینی می کند. جنایات استالین به عنوان یکی از بزرگترین نمونه های تاریخ معاصر از پرده بیرون خواهند افتاد.

۲۸ اکتبر ۱۹۳۶



چرا استالین به این دادگاه ها نیاز دارد؟

بله، استالین دلایل بسیاری برای برنامه ریزی و اجرای این قتل ها دارد. دلایلی در سطوح متفاوت، اما همگی کاملاً در رابطه با هم هستند. بی شک استالین و مریدان بی اختیارش، این دادگاه ها را نه تنها حرکتی بسیار ماهرانه و مکارانه می دانند، بلکه همچنین آن را آغاز دوران جدیدی برای تقویت قدرت بوروکراسی بناپارتی و پایان دادن به اپوزیسیون در نظر می گیرند. زمانی که تروتسکی هنوز در شوروی بود و یا به عبارت دیگر در چنگال باند تورمیدورها، استالین آن را عملیاتی دقیقاً طراحی شده می دانست که می بایست به تبعید تروتسکی منجر می شد تا بدین وسیله خود را برای همیشه از شر یک بلشویک سازش ناپذیر رهایی می بخشید. اما او سخت در اشتباه بود. نیاز به هوش زیادی ندارد تا دریابیم که چرا او مرتکب چنین اشتباه بزرگی شد. امروزه در پرتو فعالیت روزافزون اپوزیسیون، او (استالین) به راحتی دستور ترور بلشویک ها، رهبران پیشین حزب و کمینترن و قهرمانان جنگ داخلی را صادر می کند. اما در این مورد هم او اشتباه می کند، زیرا به زودی مجبور به درک واقعیت خواهد شد. این جنایات فجیع که در کمال خونسردی انجام یافته اند، بزودی گریبان طراح شان را خواهد گرفت.

دلایل سیاسی داخلی

آموزه رسمی استالین اعلام کرده است که: «سوسیالیسم ساخته شده است!» اما در شوروی، تقریباً بیست سال پس از انقلاب اکتبر، هرگز چنین نابرابری طبقاتی که هم اکنون موجود است، وجود نداشته است: حقوق های ۱۰۰ روبلی در برابر حقوق های ۸۱۰/۰۰۰ روبلی. بسیاری در خانه های دولتی بدون هیچگونه وسایل رفاهی زندگی می کنند و با کفش های پاره در خیابان های می گردند و برخی دیگر سوار اتوموبیل های گران قیمت اند و در آپارتمان های لوکس زندگی می کنند. بسیاری نومیدانه می کوشند که شکم خود و خانواده شان را سیر کنند و برخی نه تنها دارای اتوموبیل اند، بلکه خدمتکار و خانه ی ویلایی در حومه های مسکو و ویلا در ماوراء قفقاز و جاهای دیگر دارند.

«طبقات از بین رفته اند»، زندگی یک مدیر موسسه دولتی و یک کارگر چه وجه مشترکی باهم دارند؟ و زندگی یک مارشال و یک کارگر کلخوز؟ (۲) قطعاً، حتی امروزه نیز وجود برخی نابرابری ها اجتناب ناپذیرند، اما سوال اساسی این است که این نابرابری ها هر سال

بیشتر می شوند و ابعاد وحشتناک تری به خود می گیرند. در حوزه های بسیار زیادی از جامعه، میراث انقلاب اکتبر کاملاً از بین رفته است. انترناسیونالیسم انقلابی جای خود را به کیش سرزمین پدری به مفهوم دقیق خود داده است. و سرزمین پدری بیش از هرچیزی به معنای اتوریته است. سلسله مراتب، سینه های آویخته به مدال و عنوان های رسمی دوباره برقرار شده است.

کارگران کمونیست قدیمی به عقب رانده شده اند. طبقه کارگر به لایه های متفاوتی تقسیم شده است؛ بوروکراسی پایه خود را بر روی «بلشویک های غیرحزبی»، استخوانیست ها Stakhanovist یعنی اشرافیت کارگری، سرکارگران (فورمن ها) و بالاتر از همه به متخصصان و مدیران اداری بنا کرده است. خاندان قدیمی خرده بورژوازی دوباره سربرآورده و کاملاً به شیوه ی طبقه متوسط زندگی می کند.

سقط جنین، به رغم اعتراضات فراوان دوباره ممنوع شده است که با توجه به شرایط بسیار سخت و عقب افتادگی فرهنگی و بهداشتی رایج، به معنای بردگی بیشتر زنان یعنی بازگشت به دوران پیش از «اکتبر» است.

فرمان انقلاب اکتبر در مورد مدارس جدید منسوخ شده است. مدارس براساس الگوی روسیه تزاری بازسازی شده اند. پوشیدن اونیفورم نه فقط به خاطر گرفتن استقلال دانش آموزان بلکه بیشتر برای آسان کردن نظارت بر رفتار دانش آموزان در خارج از مدرسه، دوباره اجباری شده است.

دانش آموزان براساس نمره ی انضباط شان ارزش یابی می شوند که به نفع دانش آموزان مطیع و رام و فرمانبر و به زیان کودکان دانش آموز شاد و شنگول و مستقل است. فضیلت اساسی برای جوان امروزی «احترام به بزرگترها» و «احترام به اونیفورم» است. تشکیلات وسیعی برای بازرسان بوجود آمده تا بر انضباط و اخلاق جوانان نظارت کنند.

سازمان های بلشویک های قدیمی و زندانیان سیاسی سابق منحل شده اند زیرا آن ها به شدت یادآور گذشته «لعنتی» انقلابی هستند.

در قلمرو اقتصادی بازگشت شدیدی به راست صورت گرفته است: استقرار دوباره ی بازار، حسابداری پولی و تکه کاری [piecwork حقوق به ازای مقدار تولید]، رهبری استالینیست پس از فرمان الغای طبقات، توجه خود را معطوف به کسانی کرد که وضعشان بهتر است؛ براساس این سیاست است که تفاوت در بین کلخوزها و در میان هریک از کلخوزها ایجاد می شود.

«سوسیالیسم ساخته شده است». اما، تعداد زیادی روسپی در کشور وجود دارد که بر تعدادشان روز به روز اضافه می شود. در اغلب اوقات،



استالین همچنین با کشتار مسکو می خواهد «اپوزیسیون چپ» و شخص تروتسکی را از نظر سیاسی نابود کند. این محاکمات بیش از همه علیه تروتسکی است که هرچند که در جایگاه مخصوص متهمان ننشسته است اما به عنوان متهم اصلی محاکمه می شود.



بوروکراسی نشوید.

اگر در گذشته، هرنارضایتی و هراعتراضی برچسب «تروتسکیسم» می خورد، استالین اکنون با کشتار مسکو «تروتسکیسم» را همسان تروریسم قرار داده است. هرکس که کوچکترین نارضایتی داشته باشد و یا برخوردی صرفاً انتقادی از خود نشان دهد، یک «تروتسکیست» است و امروزه این یعنی «تروریست»، و آن شخص نه تنها به فرستادن به اردوگاه ها و زندان ها مورد تهدید قرار می گیرد، بلکه بلافاصله مورد حمله ی جوخه های مرگ قرار می گیرد.

استالین سرانجام به مسیر حذف فیزیکی کامل تمامی ناراضیان فعال، و بیش از همه «اپوزیسیون چپ»، روی آورده است. چرا که آن ها

این روسپی کارگری است که دستمزد کمی می گیرد و یا خدمتکار و یا کارگر پیشین کلخوزی است که به خاطر گرسنگی روستایش را ترک کرده است. مشکل نوزادانی که در خیابان ها رها می شوند هنوز به جای خود باقی ست.

«سوسیالیسم ساخته شده است». این یعنی می باست دولت محو می شد و در هر صورت اجبار نقش کمتر و کمتری می یافت. اما وضعیت موجود دولت خلاف آن را نشان می دهد. هرگز در گذشته، سرکوب چنین عمومیتی نداشته است. و سرکوب که در گذشته علیه دشمنان طبقاتی پرولتاریا به کار گرفته می شد، اکنون علیه «خود پرولتاریا» نشانه رفته است؛ زیرا درست در تقابل با آن است که قشر اجتماعی جدید حاکم یعنی بوروکراسی از امتیازات مادی خود دفاع می کند. بوروکراسی با وسایل قانونی و غیرقانونی بخش قابل توجهی از درآمد ملی را به خود اختصاص داده است. پس باید از آن دفاع کند: بوروکراسی شوروی که روز به روز فربه تر و دارا تر می شود، سرسختانه از امتیازات بدست آمده اش دفاع می کند. زندگی راحت و شاد آن ها در مقابل توده های از هرچیز و هر حقی محروم. اما بهرحال، هرچند به گندی و گندتر از افزایش نابرابری، وضعیت مادی توده ها بهتر می شود. و این خود به خود به آن ها اعتماد بنفس عظیمی می دهد که طبعاً نه به استحکام مواضع سیاسی بوروکراسی، بلکه به تضعیف آن می انجامد. کارگری که چندسال پیش با ۱۴ یا حتی ۱۶ ساعت کار در روز و در دو شیفت تنها به فکر سیرکردن شکم خود و خانواده اش بود، بهبود شرایط اقتصادی به او امکان بیشتری برای رفاه و افزایش نیازهایش را داده است. او ابتدا، لباس بیشتری می خواهد و پس از آن می خواهد به سینما برود. اما این تنها آغاز کار است. آن کارگر سپس احساس می کند که به کسب فرهنگ نیاز دارد. شروع به فکرکردن می کند و یا حتی می خواهد آگاهانه در فرایند تولید شرکت داشته باشد و از منافع اش دفاع کند - چه جنایتی! - و می خواهد که نقش فعال تری در سیاست داشته باشد. و این چیزی است که استالین اجازه نمی دهد. و این آن چیزی است که استالین به طور مرگباری از آن می ترسد. نارضایتی کارگر، تلاش اش برای داشتن یک زندگی فعال سیاسی، اعتراض های «فرصت طلبانه» اش علیه نابرابری اجتماعی، یعنی مجموعه ای از تضادهای شدید که دستگاه دولتی شوروی را از هم خواهد پاشید. این، آن چیزی است که استالین می خواهد بوسیله ی «خفقان پلیسی» اش بر آن غلبه کند. او برای اینکه به این سرکوب خصلتی بیرحمانه تر دهد به «تروریسم» نیاز دارد. استالین با گیج کردن توده ها و ترساندن شان، سرکوب خونین اش را آسان تر می کند. استالین با اشاره به جسد زینوویف و کامنف می خواهد بگوید: این، آن چیزی است که انتظار شما را می کشد. اگر به خطاناپذیری من شک کنید و اگر بخواهید برده ی ساکت و منکوب



مسموم ترین، منفورترین و فرومایه ترین تهمت های خود بدهد. اگر او زینویف، کامنف و دیگران را نکشته بود، این محاکمات به صورت یک کمدی مسخره درمی آمد و نه یک تراژدی وحشتناک. اتهامات محاکمات مسکو فقط پس از آن که بوسیله ی قتل ها تقویت شد، نیروی جدیدی یافت تا بتواند افکار عمومی جهانی را به لرزه درآورد.

استالین با اعدام ها نشان داد و می خواهد نشان دهد که بوروکراسی بناپارتی در مبارزه برای حفظ قدرت و امتیازات اش از هیچ چیزی فروگذار نیست. طبقه ی کارگر باید آن را به خوبی به خاطر داشته باشد.

اما این قتل ها همچنین نشان می دهد که وضعیت بوروکراسی تا چه حد بحرانی است. چنین حمام خونی به راه انداختن به هیچوجه نشان از قدرت واقعی نیست. بوروکراسی - استالین - برای استحکام بخشیدن به موقعیت اش باید کشور را که هم اکنون کاملاً در وحشت بسر می برد به اشکال جدید و ناشناخته ای از بی عدالتی و خفقان وحشیانه بکشاند. اما این راهی است که تنها به بن بست ختم می شود. راه خروج - تا آنجا که بر عهده بوروکراسی است - فقط می تواند در طی مسیر جدید، با واکنش حتی عمیق تری روبرو شود. استالین با مبادرت به نابودی سیاسی تروتسکی و با کشتار بلشویک های قدیمی، می خواهد راه واکنش به خود را هرچه بهتر امن کند.

خطر جنگ، تنها ماهیت کاراکتر بناپارتی استالینسم را تشدید می کند. استالین با نشان دادن خطر قریب الوقوع بودن جنگ، بر روی نیروی ابتکار و شجاعت طبقه ی کارگر در مبارزه برای آرمان کمونیستی تکیه نمی کند، بلکه بر روی لایه ی افسران دارای امتیاز حساب باز کرده است؛ بر اساس اطاعت «زیردستانی» که فاقد هر حقوقی هستند و ترسانده شده اند از تمامی افسران قدرقدرت «بالادستی» ارتش.

اعدام بلشویک ها قدیمی - چه پیش درآمدی بر «دموکراتیک ترین قانون اساسی جهان!» - بگذار آن هایی که هنوز دچار توهم اند بدانند - همان طور که استالین خواهد گفت - دموکراسی قانون اساسی دربرگیرنده ی حق رأی دهندگان و کنگره [شورا] در دادن رأی به اوست. و هرآن کس که به استالین، یعنی به بوروکراسی و امتیازات اش، رأی ندهد یک تروتسکیست است و در نتیجه یک تروریست شناخته شده و باید ظرف ۲۴ ساعت اعدام شود. قانون اساسی استالین یک نقاب گول زننده برای رژیم متکی بر آرای عمومی است. (۴)

شاید برای استالین دلیل دیگری وجود دارد که به کشتن بلشویک های قدیمی روی آورده است. وحشت بوروکراسی از تروریسم، (نه آنگونه تروریسم سازمان یافته که در محاکمات مسکو مطرح شد، چنین چیزی بدین شکل در شوروی وجود ندارد)، بلکه تروریسم چند



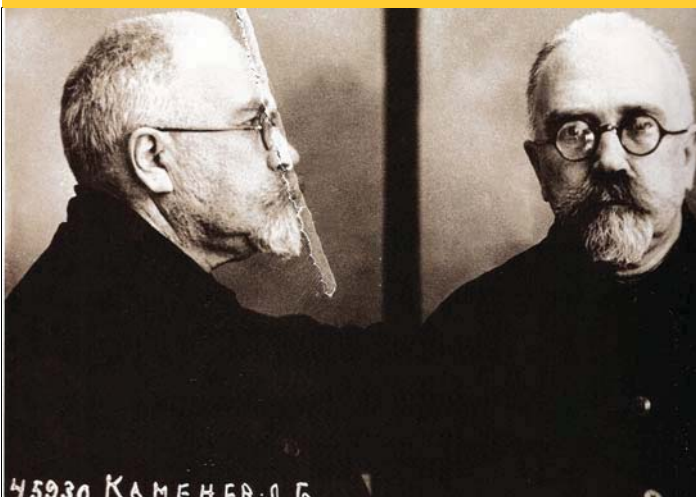
«لنینیسم» بوروکراسی استالینی با مومیایی کردن جسد لنین آغاز شد»

رهبران مبارزه علیه بوروکراسی و انقلابیون پرولتری هستند که ریشه در توده ها دارند، «این بلشویک - لنینیست ها هستند که به عنوان بزرگترین خطر برای استالین شناسایی می شوند». * آنها در اردوگاه ها و در سلول های انفرادی «تروریست» خوانده می شوند و مستحق مجازات مرگ. اکنون در سرتاسر شوروی، محاکمات و اعدام ها برقرار است و محاکمات مسکو، تنها نمونه ای از آن است. استالین با قتل های مسکو، حتی به دستگاه حکومتی (آپاراتوس) پیرامون خود نیز حمله ور شده است؛ به ویژه علیه لایه ی نازکی از بوروکراسی که دربرگیرنده ی بلشویک های قدیمی هستند. زیرا در این بخش از دستگاه حکومتی است که نارضایتی گسترده، هرچند پنهانی، وجود دارد. انقلابیون پیشین با تبدیل شدن به مجریان کور دستورات رهبران استالینیست، شاهد آن هستند که تمام چشم اندازهایشان از دست رفته است؛ آن ها می بینند که آرمان ها و حقوق شان تا حد حق داشتن خلسه ی حضور در پیشگاه «پدر ملت» کاهش یافته و بهتر از هرکس دیگری با روش های بورگیا-استالین آشنا هستند. استالین غاصب پیمان شکن است، او قاتل بی عاطفه ای است، و گورکن انقلاب. او برای حفظ سفت و سخت دستگاه قدرت، چاره ای به جز ترساندن بازهم بیشتر دستکم آن بخشی که هنوز به نوعی با انقلاب اکتبر در پیونداند، ندارد.

استالین همچنین با کشتار مسکو می خواهد «اپوزیسیون چپ» و شخص تروتسکی را از نظر سیاسی نابود کند. این محاکمات بیش از همه علیه تروتسکی است که هرچند که در جایگاه مخصوص متهمان ننشسته است اما به عنوان متهم اصلی محاکمه می شود. اوست که استالین می کوشد تا به خون و کثافت آلوده کند. ذخیره های انگ ژورنالیستی و بدنام کردن ته کشیده اند. استالین با نشان دادن جنازه ی آن هایی که به قتل می رساند، می خواهد اعتبار جدیدی به



در طبقه ی کارگر اروپا، و بویژه در میان کارگران کمونیست، عدم اعتماد و نارضایتی از سیاست های استالینیستی رو به افزایش است. و این به تنهایی مشکلی برای استالین ایجاد نخواهد کرد. وحشت او از پیوستن کارگران انقلابی به بین الملل چهار است.



«کامنفرم در زندان استالین و در انتظار اعدام»

ها را به عنوان نشانه ای از یک دوره ی جدید دیده باشد. استالین می خواهد بگوید که این پایان انقلاب است. بورژوازی جهانی می تواند و می باید بر روی استالین به مثابه یک متحد جدی، و به مثابه رئیس دولت - ملی حساب باز کند. (۵)

چنین است هدف اساسی محاکمات مسکو در زمینه ی سیاست خارجی. اما این همه ی ماجرا نیست، بلکه تنها گوشه ای از کل ماجراست. فاشیست های آلمانی که فریاد می زنند مبارزه علیه کمونیسم رسالت تاریخ شان است، اخیراً خود را در وضعیت مشکلی یافته اند. استالین مدت هاست که سیاست پشتیبانی از انقلاب جهانی را کنار گذاشته است؛ او پیرو یک سیاست ملی است که «خردمندان» باشد. اقدامات ترمیدوری، یکی پس از دیگری دنبال می شود. برای فاشیست ها و دیگر دشمنان کمونیسم روز به روز مشکل تر می شود که انترناسیونال سوم «ملی گرا»ی استالین را به مثابه منشاء خطر و شورش انقلابی بشناسند. بدین گونه است که آن ها با اصرار بزرگی این تهمت را دامن می زنند که بر اساس تقسیم کاری که صورت گرفته، بین الملل چهارم نیز چیزی به جز شعبه ای از بین الملل سوم نیست. برخی به سیاست های ترمیدوری استالین در شوروری کمک می کنند، و برخی (بین الملل چهارم) خود را به ظاهر مخالف استالین نشان می دهند. اما در واقع، از منظر فاشیست ها، - بین الملل چهارم - چیزی جز متحد استالین نیست، و آتش انقلاب را در غرب برپا می کند. (۶)

و این هاست که به جروبوت های اضافی استالین در اجرای قتل ها و در واقع، محکوم کردن تروتسکی به مرگ کمک می کند. و این اثبات آن است که استالین دیگر و نه با انقلاب یا با بین الملل چهارم انقلابی، هیچ اشتراکی ندارد.

به جای انقلاب جهانی، مجمع ملل نشسته است؛ بلوکی با بورژوازی در

جوان مستأصل محروم از چشم انداز است. گرایش های تروریستی در شوروی به هیچوجه قوی نیستند. بهر صورت، در طول ده سال حاکمیت بوروکراسی، تنها یک ترور سیاسی به دست یکی از جوانان کمونیست ناامید علیه یکی از روسای استالینیست، یعنی کیروف، به مورد اجرا گذاشته شده است. + پس می توان نتیجه گرفت که به احتمال زیاد، بوروکراسی به طور مصنوعی خطر ترور را بزرگ جلوه داد تا سرکوب خونین اش را علیه سنت شکنان و ناراضیان توجیه و تسهیل کند.

این وضعیت داخلی بود، اما اوضاع خارجی چگونه است؟

دلایل سیاست خارجی

استالین نه تنها خود را با دریایی از خون از بلشویسم، با تمام پیشینه و سنت هایش، جدا کرده بلکه می کوشد تا بلشویسم و انقلاب اکتبر را به لجن آلوده سازد. او این عمل را به خاطر منافع ارتجاع خارجی و داخلی مرتکب می شود. اجساد زینوویف و کامنفرم می باید به بورژوازی جهانی نشان داده باشد که استالین خود را از انقلاب جدا کرده و شاهدهی است بروفاداری و توانایی او در رهبری یک دولت-ملی. جنازه های بلشویک های قدیمی می باید به بورژوازی جهانی ثابت کرده باشد که استالین به طور واقعی در سیاست های خود تغییر اساسی داده و کسانی که به عنوان رهبران بلشویسم انقلابی و دشمنان بورژوازی در تاریخ شناخته شده اند، دشمنان او نیز هستند. تروتسکی که نامش همانند لنین به عنوان رهبر انقلاب اکتبر از تاریخ نازدودنی است، تروتسکی بنیان گذار و رهبر ارتش سرخ؛ زینوویف و کامنفرم نزدیک ترین یاران لنین، که یکی رهبر کمینترن - بین الملل کمونیست - و دیگری معاون لنین و عضو دفتر سیاسی، اسمیرنوف یکی از بلشویک های قدیمی و فاتح کُلچاک - ژنرال شکست خورده ی ارتش سفید -، تیرباران شده اند و بورژوازی جهانی می بایست این



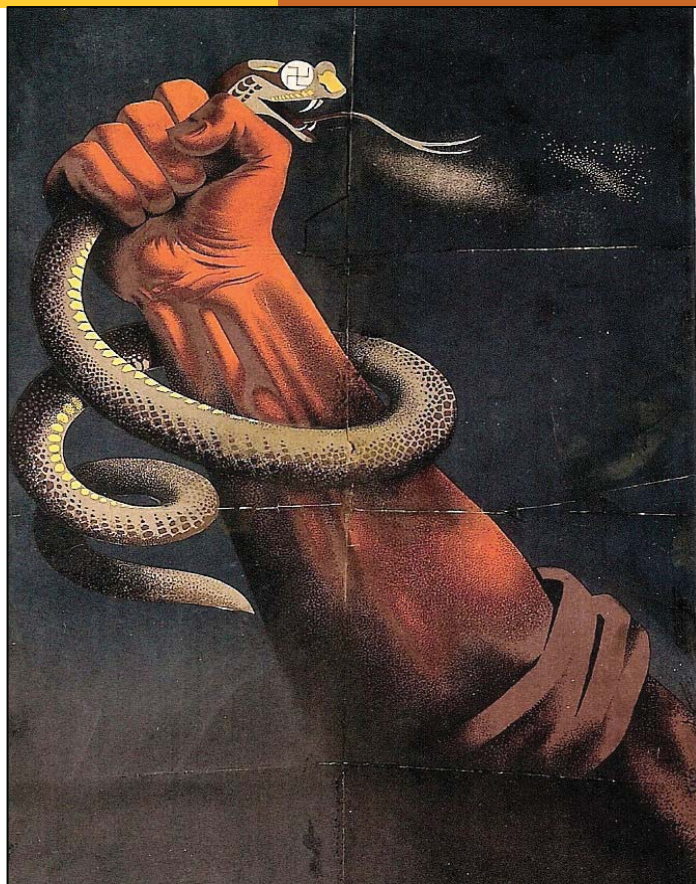


پیش بینی سدوف به حقیقت پیوست. مولوتف وزیر امور خارجه شوروی در حضور استالین و ریبنترپ وزیر امور خارجه آلمان هیتلری پیمان معروف هیتلر- استالین را در ۲۳ اوت ۱۹۳۹ امضا کرد

در طبقه ی کارگر اروپا، و بویژه در میان کارگران کمونیست، عدم اعتماد و نارضایتی از سیاست های استالینیستی رو به افزایش است. و این به تنهایی مشکلی برای استالین ایجاد نخواهد کرد. وحشت او از پیوستن کارگران انقلابی به بین الملل چهار است؛ استالین به خوبی می داند که این تغییر جهت، می تواند به بزرگ ترین خطر برای سیاست هایش در شوروی منجر شود. (در این مورد اجازه دهید این را به عنوان جمله معترضه بگوییم، که او از منتقدان کوتاه فکری که ما را «سکتاریست» های بدون چشم انداز می نامند، زیرک تر است). بدین دلیل است که استالین تلاش دارد تا بین الملل چهارم را بی اعتبار کند، تروتسکی را با اتهام به تروریسم و ارتباط با گشتاپو مجرم جلوه دهد و با اندودن این افتراهای «متقاعدکننده»، اعدام بلشویک های قدیمی را عملی کند. استالین با خون و کثافت می خواهد راه پیوستن کارگران پیشرو به بدنه ی بین الملل چهارم را ببندد. این هم هدف دیگر محاکمات مسکو است.

طعم شیرین انتقام

جدا از دلایل سیاسی، برای استالین یک دلیل خاص شخصی نیز وجود دارد. تشنگی استالین برای انتقام پایان ندارد. این به عنوان یک عامل در تمامی اقدامات او دخیل است و نقش کوچکی در بوجود



**ИСКРЕНИМ
ШПИОНОВ И ДИВЕРСАНТОВ,
ТРОЦКИСТСКО-БУХАРИНСКИХ АГЕНТОВ ФАШИЗМА!**

پوستری از سرگئی اگموتف که برای سازمان اطلاعات و امنیت شوروی (ان.ک.و.د. کمیسری خلق برای امور داخلی) تهیه شده بود. در پایین پوستر نوشته شده است:

«ما جاسوسان و خرابکاران را قلع و قمع می کنیم»

«این تروتسکیست - بوخارینیست هایی که جاسوسان فاشیسم هستند»

چارچوب موسوم به جبهه ی خلق. در فرانسه چشم انداز جبهه ی فرانسه که به معنای اتحاد مقدس است. (۷) و به هیچ عنوان کمکی به انقلابیون اسپانیایی نمی شود. اما زنده باد لهستان پیلسودسکی! (۸)

استالین بی هیچ تردیدی به زبان طبقه ی کارگر آلمانی و جهانی، به هم پیمانی با هیتلر خواهد رسید، و این تنها به هیتلر بستگی دارد! ++ تمامی این سیاست های بین المللی استالین، طبقه ی کارگر را هر چه بیشتر از احزایی که به دلایلی هنوز خود را کمونیست می نامند، دور خواهد کرد.

آوردن آخرین ملغمه اش بازی نمی کند. لئون تروتسکی در یکی از آخرین نامه هایش، پیش از این که در نروژ توقیف شود نوشت: «استالین در سال ۱۹۲۴ به همراه درژینسکی (۹) و کامنف در شبی تابستانی و با یک بطری شراب (نمی دانم که آیا اولین بطری بود [به شوخی])، درباره ی چیزهای جزئی باهم گپ می زدند. در طی گفتگو، هر کدام از یکدیگر پرسیده بودند که چه چیزی را بیشتر در زندگی خود دوست دارند. من به یاد نمی آورم درژینسکی و کامنف (این داستان را از کامنف شنیدم) چه گفته بودند. اما استالین گفته بود: بهترین چیز در زندگی آن است که قربانی خود را انتخاب کنی، ضربه ی خود را خوب برنامه ریزی کنی، و بدون ترحم انتقام بگیری و سپس بروی راحت بخوابی».

در همان نامه، تروتسکی به نقل از کروپسکایا (۱۰) به یکی از اظهارات لنین درباره ی استالین اشاره می کند که هرگز منتشر نشد.

«در پاییز ۱۹۲۶ کروپسکایا در حضور زینوویف و کامنف به من گفت: ولودیا (یکی از القاب ولادیمیر لنین) در مورد استالین می گفت: او فاقد ابتدایی ترین عناصر صداقت است، و او (کروپسکایا) تکرار کرد: می فهمید؟ ساده ترین صداقت انسانی!» من هرگز این حرف ها را منتشر نکردم زیرا نمی خواستم آسیبی به کروپسکایا وارد شود. اما اکنون که او نیز نومیدانه با جریان رسمی شنا می کند و کوچکترین صدای اعتراضی علیه جنایات رسوای باند حاکم بلند نمی کند، حق خود می دانم که این سخنان لنین را به اطلاع عموم برسانم. (تروتسکی در آن هنگام از مقاله ی مفتضحانه و زشت - و شاید بگویم دردناک - کروپسکایا در مورد محاکمات مسکو خبر نداشت).

بگذارید اظهارات دیگری را که لنین در مورد استالین ادا کرده است را نقل کنم: لنین در ماه مارس ۱۹۲۳ خود را برای مبارزه با استالین در کنگره دوازدهم (حزب کمونیست) آماده می کرد. لنین به وسیله ی منشی اش «فوتیوا» Fotieva به تروتسکی می گوید: با استالین وارد هیچ معامله ای نشو، زیرا استالین به سازشی کثیف دست می زند و به تو خیانت می کند.

پیش از محاکمات بود که استالین «سازشی» از این دست با زینوویف و کامنف و دیگران کرد. آن ها برای نجات جان شان به اعترافات پرداختند ولی استالین به آن ها خیانت کرد! و چه خیانت هولناکی!

لنین حتی پیش از آن تاریخ در مورد استالین گفته بود: «این آشپز تنها غذاهای تند می پزد». با وجودی که لنین به درستی تمایلات استالین را می شناخت، اما هرگز به هیچوجه تصور نمی کرد که این «سزار بورگیا»ی مدرن (۱۱) تا چه اندازه پیش خواهد رفت.



«کروپسکایا و لنین»

بی نزاکتی و پیمان شکنی، بی وفایی و بی وجدانی، این ها عمده ترین ویژگی های شخصیت استالین اند. این ویژگی های شخصی «رهبر» به ویژگی های باند بناپارتی حاکم نیز بدل شده است. و این شخص است که پراودا او را «خالص و شفاف همچون بلور» می نامد! انگار که هیچ محدودیتی برای پستی و رذالت انسانی وجود ندارد.

استالین که در محافل هیأت حاکم معروف است به داشتن تجربه در مورد «اندازه گیری مقدارها»، کنترل خود را دارد از دست می دهد و بدین گونه، فروپاشی استبداد مطلقه ی خود را تسریع می کند.*+

خیزش جنبش کارگران د رغرب و از آنجا به شوروی، به رژیم فاسد این باند بناپارتی پایان خواهد داد.

پانوشت ها:

۱- «بناپارتیست، ترمیدورین»؛ تروتسکی برای کمک به روشن تر کردن ارتجاع استالینستی در شوروی، از قیاس با انقلاب فرانسه استفاده می کند. در «نهم ترمیدور»، که مصادف بود با ۲۷ ژوئیه ۱۷۹۴، دیکتاتوری انقلابی ژاکوبین ها به رهبری روبسپیر سرنگون شد



با بحران در سیستم پولی که تورم شدیدی بدنبال داشت، دوباره حسابداری پولی، درجه بندی دستمزدها و حتی تکه کاری piece work را وارد اقتصاد کرد تا بارآوری کار را افزایش دهد. اپوزیسیون چپ از مدت ها پیش خواهان «ثبات واحد ارز» حتی به قیمت «یک کاهش شدید سرمایه گذاری» شده بود (در سال ۱۹۳۲).

۴- Plebiscitary regime شکلی از حاکمیت که رأی علیه یا به نفع کاندیدا یا پیشنهادی است که رای دهندگان هیچ گزینه ای ندارند.

۵- ا. بائر از تاثیرات اعدام های مسکو بر روی دوستان صمیمی، لیبرال و سوسیالیست شوروی به وحشت افتاد. برای استالین، این دوره ای است که هم اکنون بسر آمده. او دیگر به چنین دوستانی نیاز ندارد. در صورت بروز جنگ، او به دنبال دوستانی «مستحکم تر» می گردد و متفقدین خود را از میان بورژوازی فرانسه، انگلستان و آمریکا و دیگر کشورها پیدا خواهد کرد. [این پیش بینی سدوف درست از آب درآمد. مترجم]

۶- با این هدف، برای مثال، فاشیست های آلمانی اخیراً شایعاتی را در مورد کنفرانس های جانبی به انترناسیونال های سوم و چهارم در Berde، کمک مالی استالین به انترناسیونال چهارم و خزعبلاتی دیگر رواج داده اند.

۷- این جمله در چاپ تجدیدنظرشده ی فرانسوی کتاب حذف شده است.

۸- پیلسودسکی (۱۸۶۷-۱۹۳۵) سیاستمدار و ژنرال لهستانی بود. او زمانی سوسیالیست بود و رهبر حزب سوسیالیست لهستان. برای آزادی لهستان از دست روسیه ی تزاری جنگید. از سال ۱۸۸۷ تا ۱۸۹۲ در سیبری زندانی بود. ارتش لهستان را در جنگ جهانی رهبری کرد. در مقابل بلشویک ها جنگید. وی در مه ۱۹۲۰ به اشغال اکراین دست زد که با پیشروی ارتش سرخ به سوی ورشو در اوت ۱۹۲۰ پاسخ داده شد. به عنوان سخنگوی خرده بورژوازی در مخالفت با بورژوازی ناسیونالیست های دموکرات شناخته شد. مارشال پیلسودسکی در ۱۲ مه ۱۹۲۶ در لهستان به قدرت رسید. زمانی که حزب کمونیست لهستان از کودتا حمایت کرد، تروتسکی به کارزار علیه آنچه که او حمایت از یک رژیم فاشیستی می دانست، روی آورد. پیلسودسکی در قدرت به عنوان رئیس یک دیکتاتوری نظامی تا زمان مرگ اش در سال ۱۹۳۵ باقی ماند.

۹- فلیکس درژینسکی (۱۸۷۷-۱۹۲۶): انقلابی لهستانی. در فوریه ۱۹۱۷ توسط بلشویک ها از زندان تزاری آزاد شد. عضو کمیته مرکزی در اوت ۱۹۱۷ حزب بلشویک، عضو کمیته انقلابی نظامی و سازمانده و رئیس چکا در دسامبر ۱۹۱۷ بود. کمیسار وزارت کشور در



«زینوویف در زندان و در انتظار اعدام»

و جای خود را به «دایرکتوری» داد که جناح محافظه کار بورژوازی را نمایندگی می کرد. در «هیجدهم بروم» که مصادف بود با ۱۹ نوامبر ۱۷۹۹، دایرکتوری توسط ناپلئون بناپارت واژگون شد. او یک دیکتاتوری نظامی را برقرار ساخت. او فئودالیسم را در فرانسه برقرار نکرد و دیکتاتوری خود را متکی به مناسبات مالکیت بورژوازیی مستقر ساخت. ترمیدورین، در نتیجه اصطلاحی است که ارتجاع سیاسی را بدون تغییر در مبنای طبقاتی رژیم توضیح می دهد. بناپارتنیسم، یک دیکتاتوری فردی را در زمان بحران شدید طبقه حاکم بیان می کند.

۲- گلخوزنیک: یعنی کارگر یک مزرعه اشتراکی

۳- Money Accounting: «در یک جامعه ی کمونیستی، دولت و پول از بین می روند، در نتیجه آغاز زوال تدریجی آن ها باید در سوسیالیسم صورت گیرد.» (تروتسکی، انقلابی که به آن خیانت شد). در شوروی، یعنی یک دولت کارگری که در حال گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم است، پول به هیچوجه نقش تاریخی خود را به عنوان معیار ارزش، وسیله ی مبادله و پرداخت از دست نداده است. تلاش برای «ملغاکردن» پول و استقرار «توزیع مستقیم سوسیالیستی» با رواج کوپن غذا خود را نشان داد. در دهه ی ۳۰ استالین در مواجهه

ما بلشویک - لنینیت ها بدون آن که ادعای پیشگویی پیغمبرانه داشته باشیم، می توانیم بگوئیم که نه تنها هرگز کوچک ترین توهمی نسبت به رژیم بناپارتی استالین نداشته ایم، نه تنها چنین رویدادهایی را پیش بینی کرده بودیم، بلکه ده ها بار به پرولتاریای غرب هشدار داده بودیم که «استالین راه سرکوب خونین بلشویسم، راه آش های درهم جوش خونین را پیش خواهد گرفت»، او هیچ راه دیگری ندارد.

رقیب نیرومند خود در سلسه مراتب بوروکراسی حاکم خلاص شد. دوم اینکه، به بهانه مجازات عاملان ترور کیروف، موج خفقان و کشت و کشتار دهه سی قرن بیستم را علیه کادرهای حزب بلشویک سامان داد.

++ پیش بینی سدوف به حقیقت پیوست. در سال ۱۹۳۹ مذاکرات آلمان نازی با بوروکراسی شوروی آغاز شد که منجر به پیمان معروف هیتلر/استالین برسر تقسیم لهستان میان این دو کشور گردید. به دنبال آن، استالین گروه بزرگی از ضدفاشیست ها و یهودیان آلمانی که به روسیه پناهنده شده بودند را به آلمان بازگرداند.

*+ سدوف و اغلب طرفداران اپوزیسیون چپ براساس پیش بینی تروتسکی براین باور بودند که جنگ قریب الوقوع جهانی، همانند جنگ جهانی اول، باعث خیزش انقلاب جهانی می شود و به خاطر تحولات انقلابی که جنگ به وجود خواهد آورد، بوروکراسی استالینیستی فروخواهد پاشید. این پیش بینی درست از آب درنیامد؛ برعکس، بخاطر اعتباری که نیروهای ارتش سرخ در شکست ارتش آلمان نازی به دست آوردند و الحاق کشورهای اروپای شرقی به بلوک استالینی و هم چنین گسترش استالینیسم در آسیای شرقی (چین، ویتنام شمالی و کره شمالی)، بوروکراسی شوروی فوق العاده قوی شد و برای مدتی نفوذ چشمگیری در میان قشر جوان و رادیکال جنبش سوسیالیستی به دست آورد.

سال ۱۹۲۱ شد. در بسیاری از جبهه های جنگ داخلی فعال بود. در فوریه ۱۹۲۱ در ماجرای گرجستان با استالین همراه بود. رئیس شورای عالی اقتصاد در ۱۹۲۳ و نامزد عضویت در پولیت بورو (دفتر سیاسی) در سال ۱۹۲۴ بود. او مخالف اپوزیسیون بود. درژینسکی در ۲۰ ژوئیه ۱۹۲۶ در اثر حمله قلبی درگذشت.

۱۰- نادژدا کونستانتینوا کروپسکایا (۱۸۶۹ - ۱۹۳۹): همسر لنین، یکی از مهمترین بلشویک های قدیمی و کارشناس در آموزش و پرورش. پس از مرگ لنین در ۱۹۲۴، خطر ظهور بوروکراسی به رهبری استالین را تشخیص داد. مدت کوتاهی در سال ۱۹۲۶ با اپوزیسیون چپ بود. از ترس انشعاب در حزب از اپوزیسیون خود را کنار کشید. او روز به روز منزوی تر شد و با محاکمات و پاکسازی های نمایشی مسکو در سال های ۱۹۳۶ - ۳۸ زندانی بالقوه ی گ پ یو بود. او در فوریه ۱۹۳۹ درگذشت.

۱۱- سزار بورگیا: پسر پاپ الکساندر VI سیاستمدار ایتالیایی در قرن پانزدهم میلادی است. او در تاریخ به رسوایی و نداشتن اصول اخلاقی مشهور است. منظور نویسنده، توطئه های استالین به سبک و سیاق سزار بورگیا است. برای اطلاعات بیشتر در باره ی سزار بورگیا به این نشانی مراجعه کنید:

http://en.wikipedia.org/wiki/Cesare_Borgia

توضیحات مترجم:

* فعالان «اپوزیسیون چپ» به رهبری تروتسکی خود را بلشویک - لنینیت می نامیدند.

+ سدوف در هنگام نوشتن جزوه ی «کتاب سرخ» از چرایی و چگونگی ماجرای قتل کیروف اطلاع زیادی نداشت. کیروف شخصیت نیرومند بوروکراسی بعد از استالین بود و به ویژه در لنین گراد نفوذ زیادی در میان بوروکراسی داشت. شواهدی در دست است که استالین با کمک سرویس امنیتی شوروی در ترور کیروف دست داشته است. او با این کار با یک تیر دوشانه را هدف قرار داد. نخست اینکه، از شر

در مورد محاکمات مسکو

آش های درهم جوش استالینیستی پیش بینی شده بودند

اعلام صریح این که «اپوزیسیون» یک «حزب ضد انقلابی» است، کافی نیست؛ هیچ کس آن را جدی نمی گیرد... تنها یک راه برای استالین باقی مانده و آن هم این است که بکوشد خطی از خون بین حزب و اپوزیسیون رسم کند. او بهر قیمتی شده باید «اپوزیسیون را به ترور ها، تدارک قیام مسلحانه» و غیره ربط دهد. (تروتسکی ۴ مارس ۱۹۲۹ بولتن اپوزیسیون شماره ۱-۲).



قتل های مسکو برای بسیاری از لیبرال دموکرات ها و سوسیالیست ها (سوسیال دموکرات ها) - اوتو بائر Otto Bauer نمونه مشخص از آن هاست - تیری از غیب بود.

چرا که دشمنان انقلاب روسیه فاقد درک معنای تغییرات عمیق اجتماعی که در کشور شوروی در حال انجام است، هستند؛ مبارزه شدید بین آن بورکراسی که از امتیازات مادی قشرش دفاع می کند و آن طبقه ی کارگری که از کلیه حقوق اش محروم شده و صدای اعتراض اش را بلند کرده است. این دشمنان انقلاب روسیه هم اکنون رژیم بوروکراتیک «ترمیدورین» Thermidorian و «سوسیالیسم» استالینیستی و اعلام بازگشت تدریجی شوروی به دموکراسی [بورژوازی] را کمال مطلوب می دانند. چراکه آنها در قانون اساسی عوامانه ی استالینیستی، عصر «دموکراتیک» جدیدی را می بینند. استالین روی سر این رویاپردازان کوتاه فکر «مانیلوفی» (۱) Manilov، سطلی از آب سرد پاشیده است. او با کشت و کشتار نه تنها تبصره ای به «دموکراتیک ترین» قانون اساسی اضافه کرد، بل که منطبق با تمام مفاهیم این آقایان نیز هست.

ما بلشویک - لنینیست ها بدون آن که ادعای پیشگویی پیغمبرانه داشته باشیم، می توانیم بگوئیم که نه تنها هرگز کوچک ترین توهمی نسبت به رژیم بناپارتی استالین نداشته ایم، نه تنها چنین رویدادهایی را پیش بینی کرده بودیم، بلکه ده ها بار به پرولتاریای غرب هشدار داده بودیم که «استالین راه سرکوب خونین بلشویسم، راه آش های درهم جوش خونین را پیش خواهد گرفت»، او هیچ راه دیگری ندارد.

استالین از آرمان های مترقی دفاع نمی کند، او از امتیازات کاستی یک قشر جدید اجتماعی - بوروکراسی شوروی - دفاع می کند که مدت هاست به صورت مانع بزرگی در راه تکامل سوسیالیستی شوروی درآمده است. دفاع از این امتیازات به هیچوجه با شیوه های دموکراسی کارگری امکان پذیر نیست؛ دفاع از این امتیازات تنها بوسیله ی تقلب و تحریف تهمت و سرکوب خونین انجام شدنی است.

استالین از سال ها پیش یعنی از سال ۱۹۲۴ (اگر پیش تر از آن نباشد) و بدون کوچک ترین انحرافی این راه را ادامه داده است. محاکمات مسکو مهمترین آش درهم جوش* نمایی استالین است، اما نه اولین شان است و نه آخرین شان.

استالین ابتدا با احتیاط پیش می رفت. او با مقدار کمی از سم شروع کرد. استالین به تدریج خودآگاهی حزب را مسموم ساخت و هرچه بیشتر با آش های درهم جوش شرم آوری نظیر آخرین محاکمه عادت داد.

حتی در سال ۱۹۲۶ و در اوج مبارزات درون حزبی، گ پ یو (۲) عوامل اش را به سراغ برخی جوانان و هواداران ناشناخته ی اپوزیسیون فرستاده بود. «ارتباط» بین مخالفان و عامل گ پ یو سبب کمک شایانی به استالین شد تا اپوزیسیون را متهم به «ارتباط با یکی از افسران ارتش سفید» سازد. چرا که به نظر می رسید که پیش از این، عامل گ پ یو، یک افسر ارتش سفید بوده است! همین که روشن شد که این «افسر ارتش سفید» خود یک عامل گ پ یو بوده است، رهبران اپوزیسیون (تروتسکی، زینوویف، کامنف و...) که در آن هنگام هنوز جزو کمیته ی مرکزی بودند، دستگاه استالینیستی را به دام انداختند و وادار و موظف کردند که به طور رسمی این نکته را بپذیرد. اما پس از مدتی، استالین کارزار شدید افترازی علیه اپوزیسیون را به خاطر ارتباط با «افسر ارتش سفید» آغاز کرد. این کارزار در نشریات، هسته ها و نشست های حزبی دنبال می شد و توده ها که با جنبه های پنهانی این موضوع آشنایی نداشتند را دچار سرگیجه می کرد.

در سال ۱۹۲۸ تلاش برای ایجاد یک آش درهم جوش در اطراف گ. پی. بوتوف، منشی تروتسکی در کمیساریای جنگ، صورت گرفت. استالین با استفاده از خشونت می خواست یک «مرکز توطئه» ی ساختگی مرتبط با سفیدها در پیرامون بوتوف ایجاد کند. بوتوف در زندان نه تنها به صورت وحشیانه ای شکنجه روانی قرار می شد بلکه به صورت فیزیکی نیز شکنجه می گردید. او به شدت به مبارزه دست زد. بوتوف به اعتصاب غذا روی آورد و در نتیجه پس از ۴۰ - ۵۰ روز در سپتامبر ۱۹۲۸ در زندان درگذشت. تنها سرسختی بوتوف در آن دوره سبب شد که استالین از ادامه ی جعل سازی یک آش درهم جوش دیگر دست بردارد.

هنگامی که تروتسکی در ژانویه سال ۱۹۲۹ میلادی در تبعید بسر می برد، استالین اعلام کرد که تروتسکی «در این اواخر» در «تدارک مبارزه مسلحانه علیه حکومت شوروی» فعالیت می کرده است. استالین با استفاده از عبارت «در این اواخر» می خواست نشان دهد که اپوزیسیون چپ در سیاست اش تغییری اساسی داده و از مشی اصلاحات به مشی قیام مسلحانه رسیده است. استالین به این تهمت جعلی نیاز داشت تا به تبعید فرستادن تروتسکی را توجیه کند.

تروتسکی در تابستان ۱۹۲۹ در استانبول با جی. بلومکین J. Bhumkin ملاقات کرد. بلومکین در ۱۹۱۸ سفیر آلمان کنت میرباخ را ترور کرده و در قیام مسلحانه ی سوسیال رولوسیونرهای چپ علیه حکومت شوروی شرکت کرده بود. او در آن هنگام اعدام نشد و برای سال ها وفادارانه به رژیم شوروی خدمت کرد. بلومکین در



سال ۱۹۲۹ به خاطر دیدار تروتسکی در استانبول ترور شد. گ ب یو پیش از کشتن بلومکین تلاش کرده بود تا به نوعی آش درهم جوشی حول و حوش «قضیه» بلومکین بسازد. اما از آن هیچ نتیجه ای نگرفته بود. مدت کوتاهی پس از قتل بلومکین در همان سال ۱۹۲۹ دو نفر از هواداران اپوزیسیون چپ به نام های سیلف و رابینویچ در مسکو کشته شدند. آن ها پس از تلاشی ناموفق مبنی بر وصل کردن شان به یک قضیه ای مشابه «توطئه» یا «جاسوسی» به قتل رسیدند.

در سال ۱۹۳۲ تروتسکی از شهروندی شوروی محروم شد. استالین عمداً دوازده نفر از منشویک ها را به همراه تروتسکی در لیست محروم شدگان از شهروندی شوروی قرار داده بود تا یک آش درهم جوش بیافریند: تروتسکی در محاصره منشویک ها. بنا به تفکر استالین، این کار می توانست از اعتبار تروتسکی بکاهد و او را در ردیف ضدانقلابیون قرار دهد. اما این ها تازه شکوفه بودند و هنوز زمان میوه دادن شان نرسیده بود.

ترور کیروف که عملی تروریستی بود که توسط چند نفر کومسومول (۳) - اتحادیه جوانان کمونیست- انجام گرفت، مناسب ترین فرصت را در اختیار استالین گذاشت تا بتواند یک ملغمه ی «واقعی» بسازد. این چنین

بود که پرونده ی زینوویف، کامنف و دیگر بلشویک های معروف در سال ۱۹۳۵ شکل گرفت. تلاش استالین برای آوردن تروتسکی در این ملغمه، همچنان که می دانیم، به یک شکست مفتضحانه ختم شد. اما درست همین ناکامی بود که استالین را واداشت تا پرونده ی جدیدی را تدارک ببیند. (تروتسکی): «استالین با ضرورت پوشش دادن به ملغمه های ناموفق، با ملغمه ای جدید اما در مقیاسی بزرگ تر ... که موفقیت شان بیشتر خواهد بود، روبرو می شود.»

تروتسکی در جزوه ای که به مناسبت ترور کیروف در ژانویه ۱۹۳۵ منتشر کرد، مصرانه هشدار داد که حتی باید آماده ی «ملغمه های وحشتناک تر و شدیدتری بود.»

او نوشت: این که یورش جدید چه خصایصی بخود خواهد گرفت، شاید هنوز این پرسش حتی نزد نزدیک ترین حلقه ی توطئه گران (استالین، یاگودا و...) نیز روشن نباشد. اما توطئه گران نه کمبود

امیال مغرضانه دارند و نه کمبود امکانات مادی. آماده سازی «افکار عمومی» در راستای مسیر خطر تروریستی که از طرف اردوگاه تروتسکیست ها متوجه شوروی است، انجام خواهد گرفت.»

مشکل می شود کسی را یافت که مطلب خود را به این روشنی ابراز کند.

استالین در فاصله ی بین اولین و آخرین دادگاه زینوویف، بازهم ملغمه ی دیگری ساخت (در نیمه ی سال ۱۹۳۵ م) که هیچ خبری از آن به رسانه های عمومی درز نکرد. شخصیت اصلی این ملغمه کامنف بود؛

شاید برای این که استالین نیاز به این داشت تا اشتباه پیشین خود در دادگاهی که به کامنف محکومیت نسبتاً سبکی (پنج سال زندان) را داده بود، تصحیح کند. کامنف متهم شد که در تلاش برای کشتن استالین شرکت داشته است. شاهد اصلی دادستان، برادر کامنف، روزنفلد Rosenfeld هنرمند بود. در آن دادگاه، حدود سی نفر متهم وجود داشت که همین تعداد نشان دهنده ی مشکوک بودن آن است. کامنف قاطعانه هرگونه مداخله در این ماجرا را انکار کرد و بعدها به رفقایش در قرنطینه ی زندان ورخن- اورالسک Verkhne-

استالین در سال ۱۹۳۵ به همین قانع شد که زینوویف و دیگران "مسوولیت سیاسی و اخلاقی" قتل کیروف را بپذیرند، و حتی همین پذیرش نیز زیر فشار و تهدید تیرباران انجام گرفته بود. اما استالین با بی شرمی و ابهام عمدی حکم را فرمول بندی کرده بود؛ "تحقیقات نتوانست هیچ اطلاعات دقیقی برای اثبات" مشارکت زینوویف و دیگران در قتل کیروف به دست بدهد.

Uralsk گفته بود که بیشتر متهمان در دادگاه، کسانی بودند که او برای نخستین بار در زندگی خود دیده بود. کامنف به پنج سال دیگر محکوم شد.

براساس این سروسر است که کامنف در آخرین سخنرانی خود در محاکمات مسکو می گوید: «که این برای سومین بار است که من در برابر این دادگاه قرار می گیرم.»

اما در جریان همین دادگاه است که هیچ سخنی درباره ی این موضوع (برچسب تلاش برای کشتن استالین و حکم نسبتاً سبک قبلی) به میان نمی آید. هیچ سخنی گفته نشد به خاطر این که هر ملغمه ای از گذشته، استالین را وادار به تدارک ملغمه ای جدید می سازد و استالین هنوز سخن نهایی خود را نگفته است.

تروتسکی در ماه مه ۱۹۳۶ نوشت: «اکنون سال ۱۹۳۶ است. شیوه های استالین همان ها هستند. خطرات سیاسی که او با آن ها





تروتسکی در تبعید به تحلیل ماهیت بوروکراسی می پردازد

برای روان بودن ترجمه از اصطلاح عامیانه ی «آش درهم جوش» هم استفاده شده است.

ترور کیروف

جدیدترین ملغمه ها ی [آش های درهم جوش] استالینیستی برحول جنازه ی کیروف بنا شده اند. برای شفاف دیدن ماهیت محاکمات مسکو باید ابتدا تاریخ ترور و اوضاع و احوال مربوط به آن را دقیقاً در نظر داشته باشیم.

در اول سپتامبر ۱۹۳۴، کیروف توسط تروریستی به نام نیکلایف (Nikolaev) ترور شد. به مدت بیش از دو هفته هیچ اطلاعاتی از عامل ترور و ماهیت این ترور وجود نداشت. در روزهای ۶، ۱۲ و ۱۸ دسامبر، روزنامه های شوروی خبر اعدام دسته جمعی ۱۰۴ نفر از گاردهای سفید تروریست که اکثریت آن ها به صورت غیرقانونی از لهستان، لاتویا، فنلاند و رومانی وارد شوروی شده بودند را منتشر کردند. اخبار روزنامه ها این نکته را الغا می کردند که آن ها در رابطه با قضیه ی نیکلایف اعدام شده اند؛ موضوع این بود که نیکلایف با

روبروست، افزون تر شده اند. راه کارهای استالین و یاگودا، باتوجه به تجربه ی چندین ناکامی پیشین، آراسته تر شد. به همین علت است که ما نباید دچار توهمات شویم. غذاهای تندتر هنوز پخته نشده اند!

این خطوط در هنگامی نوشته شده اند که تدارک محاکمات فی الحال در جریان قرار داشت. محاکمات مسکو به طور کامل پیش بینی تروتسکی را تایید کرد. ما تکرار می کنیم: غذاهای تندتر هنوز پخته نشده اند.

پانوشت ها:

مانیلوف: شخصیتی دیوانه در اثر معروف گوگل به نام «روان های مرده»

گ پ یو: اداره ی سیاسی دولتی (سازمان پلیس مخفی شوروی)

یادداشت مترجم:

* amalgam به معنی ملغمه، معجون و آلیاژ است. در این برگردان



گاردهای سفید در ارتباط بوده است.

در ۱۷ دسامبر یعنی شانزده روز پس از ترور، در قطعنامه های سازمان های حزبی درباره ی ترور کیروف، برای اولین بار ذکر شده بود که نیکلایف زمانی عضو "گروه ضدحزبی زینوویفست" بوده است. علاوه براین، گفته می شد که تمامی سازمان حزبی لنینگراد در سال ۱۹۲۶ به این گروه ملحق شده اند.

نام بردن از نیکلایف به عنوان یک "زینوویفست" مقاصد پنهانی استالین را آشکار ساخت. تلاش برای ربط دادن "اپوزسیون چپ" و تروتسکی به ترور کیروف، آن هم با استفاده از نام بردن گروه قدیمی زینوویفست، باوجود این که "اپوزسیون [چپ به رهبری تروتسکی]" مدت ها قبل یعنی در ژانویه ۱۹۲۸ ارتباطش را با آن گروه [گروه زینوویف و کامنف] قطع کرده بود، نشان دهنده ی دقت چیده شده ی یک توطئه ی پلیسی بود.

در ۲۲ دسامبر، خبرگزاری "تاس" (۱) اعلام کرد که در ارتباط با ترور کیروف، ۱۴ زینوویفست قدیمی دستگیر شده اند (کوتولینف، شاتسکی، ماندلستام و دیگران) که اکثریت آن ها ظاهراً عضو به اصطلاح "مرکز لنینگراد" بوده اند. این مرکز که هیچ گاه حتی موجودیت اش به اثبات نرسید، توسط نشریات رسمی "منحله" نامیده شد و هیچ نامی از زینوویف، کامنف و یا دیگر زینوویفست های معروف به میان نیامد.

در ۲۳ دسامبر، روزنامه ها اطلاعات جدیدی منتشر کردند مبنی براین که از یک هفته ی پیش (یعنی در ۱۶ دسامبر)، تاکنون زینوویف، کامنف، اودوکیموف، باکوف و دیگران، در رابطه با قضیه ی نیکلایف دستگیر شده اند که برای ۷ تن از آن ها که شامل زینوویف، کامنف و اودوکیموف هم می شد "به دلیل فقدان شواهد و مدارک

کافی" پیگرد قانونی صورت نخواهد گرفت؛ آن ها برای تنبیه اداری در اختیار گ. پی. یو. GPU قرار داده می شوند.

در ۲۷ دسامبر، روزنامه ها ادعای دادرسی را در مورد قضیه ی نیکلایف، کوتولینف و دیگران را منتشر کردند که در آن ها حتی یک کلمه در رابطه با مشارکت گروه زینوویف در ترور کیروف نوشته نشده بود (۲).

در ۲۸ و ۲۹ دسامبر محاکمه ی ۱۴ نفر (نیکلایف، کوتولینف و دیگران) انجام شد و همان گونه که می دانیم همگی به مرگ محکوم و اعدام شدند. در دادگاه ۱۴ نفر، اکثریت قریب به اتفاق متهمین به رغم چهار هفته بازجویی و تحقیق، مشارکت در ترور کیروف را نپذیرفتند. علاوه بر نیکلایف، تنها ژوزف و آنتونوف مسوولیت کامل خود (و یوژکین تنها بخشی از مسوولیت) را در ترور کیروف پذیرفتن؛ یعنی ۴ نفر از ۱۴ نفر محکومان.

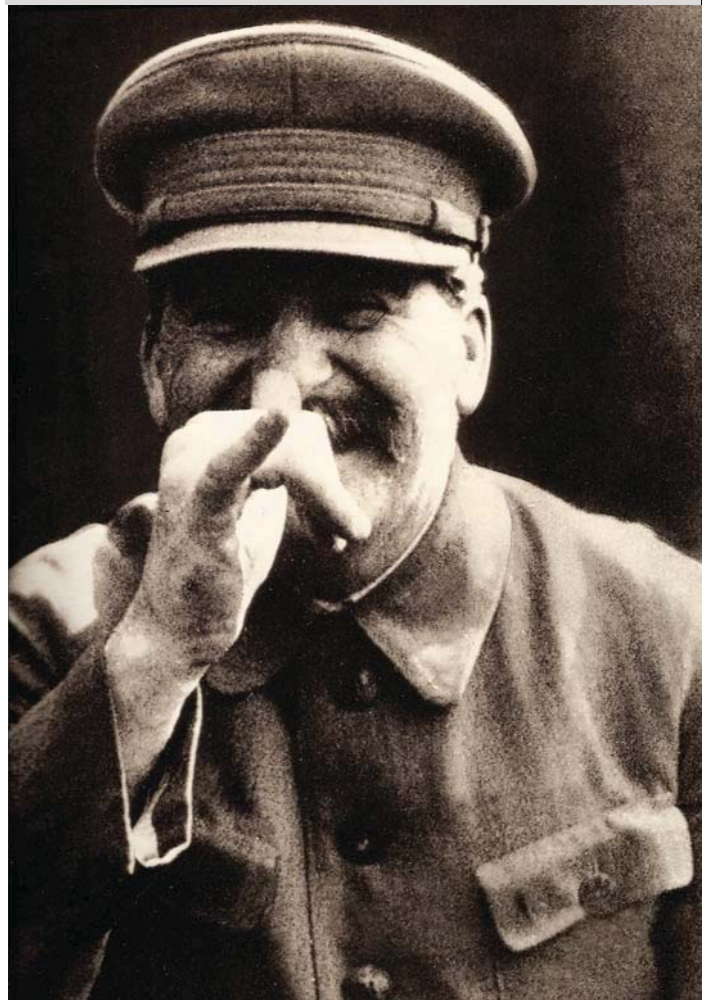
اگر، آن چنان که روایت جدید محاکمات مسکو نشان می دهد، زینوویف، کامنف، باکف و دیگران نه تنها با مرکز لنینگراد که ادعا می شد که کیروف را به قتل رسانده بود، در ارتباط قرار داشته اند، بل که به طور مستقیم و در عمل به این قتل مربوط بوده اند؛ پس چگونه می توان توضیح داد که چرا آن تحقیقاتی که طی یک ماه انجام گرفت مطلقاً هیچ گونه شاهد و مدرکی در این ارتباط نتوانست به دست بیاورد؟ چرا همه ی آن متهمانی که در دادگاه شهادت کامل دادند باید تصمیم بگیرند تا به هر قیمتی که شده نقش زینوویف، کامنف و دیگران را در این ارتباط انکار کنند؟ چرا باید مشارکت این افراد حتی توسط جاسوس گ. پی. یو. GPU (۳) که در حلقه ی یاران نیکلایف قرار داده شده بود مخفی می ماند؟

تنها توضیحی که می توان داد این است که زینوویف، کامنف و دیگران هیچ گونه ارتباطی با قضیه ی قتل کیروف نداشته اند. دقیقاً بدین دلیل است که آن ها، تا آن جا که در زیر فشار به طور کامل شکسته نشده باشند، نمی توانسته اند به ترور کیروف متهم شوند.

روزنامه های شوروی در ۱۶ ژانویه ۱۹۳۵، کیفرخواست رسمی قضیه ی به اصطلاح "مرکز مسکو" را با عکس زینوویف، کامنف و دیگران در بالای صفحه منتشر کردند. زینوویف، کامنف اودوکیموف و دیگرانی که همین روزنامه ها تنها چند هفته ی پیش عدم مشارکت شان را در ترور کیروف منتشر کرده بودند، اینک در ارتباط با همین قتل مورد محاکمه قرار می گرفتند. این قضیه نشان دهنده ی چرخش جدیدی بود. در ۱۵ و ۱۶ ژانویه، دادگاه تصمیم خود را در مورد سرنوشت زینوویف، کامنف و دیگران، که جمعا ۱۹ نفر می شدند، اعلام کرد. آن ها به تلاش برای "احیای سرمایه داری" و فعالیت ضدانقلابی عام متهم شده بودند. نه یک مدرک مشخص، و نه حتی



می توان گفت که استالین نه تنها از نظر سیاسی بل که به طور مستقیم مسئول قتل کیروف است." قطعا استالین و گی.پی.یو. GPU خواهان این قتل نبودند و امیدوار بودند که تروریست ها را در آخرین لحظه دستگیر کنند. اما آن ها [استالین و یاگودا] در حالی که در تدارک پختن آش درهم جوشی (بین آن مامور و تروتسکی) بودند، "با زندگی کیروف بازی کردند".



در همان حال، دادگاه این را تثبیت شده در نظر گرفت که هیچکدام از متهمان با خود ترور هیچ ربطی نداشته است. هرچند که در ذهن هر کسی که کوچکترین تجربه ی سیاسی و کمترین خُرده اطلاعاتی هم داشت، [اتهام ارتباط متهمان با ترور کیروف] نمی گنجید. اگر زینوویف، کامنف و دیگران، کوچک ترین نقشی در ترور داشتند، چگونه می شد این نکته را توضیح دهند که تحقیقات جدید (از ۱۶ دسامبر ۱۹۳۴ تا ۱۵ ژانویه ۱۹۳۵) نیز نتوانست حتی یک سر نخ ارتباطی بین آن ها و قتل کیروف پیدا کند؟ و در قضیه ی زینوویف، کامنف ده ها نفر دخیل بودند که تا آن زمان، پس از دلسردی در زیر فشار زندان، خود را به جرایمی که حتی وجود خارجی هم نداشتند، متهم کرده بودند. با وجود این، هیچ یک از آن ها، چه با کلام و یا با کنایه، و حتی به صورت "ناخواسته" نیز کوچکترین سر نخ به دست ماموران گ.پی.یو GPU برای اثبات مشارکت زینوویف، کامنف و دیگران در ترور کیروف ندادند.

استالین در سال ۱۹۳۵ به همین قانع شد که زینوویف و دیگران "مسئولیت سیاسی و اخلاقی" قتل کیروف را بپذیرند، و حتی همین پذیرش نیز زیر فشار و تهدید تیرباران انجام گرفته بود. اما استالین با بی شرمی و ابهام عمدی حکم را فرمول بندی کرده بود؛ "تحقیقات نتوانست هیچ اطلاعات دقیقی برای اثبات" مشارکت زینوویف و دیگران در قتل کیروف به دست بدهد. استالین امکان "شرح و بسط" این قضیه را برای آینده باز گذاشته بود؛ بستگی به شرایط آینده داشت که چگونه اتفاق بیفتد.

در آن زمان تمام متهمان تیرباران نشدند. آن ها به زندان های درازمدت محکوم شدند. حتی آن موقع کاملاً روشن بود که دستگیری و محکومیت زینوویف و کامنف نه به خاطر فعالیت های شان بوده (که اساساً وجود خارجی نداشت) بل که توسط نقشه های استالین صورت گرفته بود: ضربه زدن به این گروه به معنای ضربه زدن به تمامی اپوزیسیون در سرتاسر کشور بود. به ویژه، ضربه زدن به درون خود بوروکراسی بود؛ چون که زینوویف و کامنف در درون بوروکراسی هنوز به نوعی دارای اتوریته ای آشکار بودند، و اما بالاتر از همه ضربه زدن به "تروتسکیسم" بود

هنوز محاکمه ی زینوویف و کامنف پایان نیافته بود که پرونده سازی جدیدی موسوم به **قضیه ی سوم** در ارتباط با قتل کیروف به جریان افتاد. در ۲۳ ژانویه ۱۹۳۵، ۱۲ نفر از رهبران گ.پی.یو. GPU لنینگراد در برابر دادگاه نظامی قرار گرفتند و متهم شدند که "با توجه به اینکه با دراختیار داشتن اطلاعات در مورد تلاش برای تدارک ترور کیروف ... به نوعی برخورد کرده اند که نه تنها می توان آن را سهل

یک شاهد از سوی دادستان ارایه نشده بود. در جریان محاکمه تنها اعلام شد که زینوویف، کامنف و دیگران با "انتقاد بدخواهانه" و "شایعه پراکنی" به ایجاد فضای تروریستی کمک کرده اند و در نتیجه مسئولیت سیاسی و اخلاقی قتل کیروف بر دوش شان قرار دارد.

همه ی این قیل و قال و همه ی این فضای ساختگی “تروریستی”، حول و حوش کیروف ساخته می شود. چرا کیروف؟ بگذارید برای لحظه ای بپذیریم که زینوویف و کامنف واقعا تروریست بودند. آن ها چه نیازی داشتند که کیروف را ترور کنند؟ زینوویف و کامنف آنقدر باهوش بودند که بدانند ترور کیروف (یک شخصیت مطلقاً درجه سوم) که جایش را بلافاصله می توانست “کیروف – ژدانف” دیگری بگیرد، نمی توانست “آن ها را به گرفتن قدرت نزدیکتر کند”. با این وجود، آن ها اگر از زبان رأی دادگاه صحبت کنیم، تنها به یک چیز امید داشتند: کسب قدرت به وسیله ی عملیات تروریستی!

کار ساده ای نبود و به زمان نیاز داشت، ولی نیکلایف از صبر کردن پرهیز کرد.

مدوید تنها ابزاری در دستان استالین – یاگودا (رئیس کل گ.پی.یو) بود و نه چیزی بیشتر. “در نتیجه می توان گفت که استالین نه تنها از نظر سیاسی بل که به طور مستقیم مسئول قتل کیروف است.” قطعاً استالین و گ.پی.یو. GPU خواهان این قتل نبودند و امیدوار بودند که تروریست ها را در آخرین لحظه دستگیر کنند. اما آن ها [استالین و یاگودا] در حالی که در تدارک پختن آش درهم جوشی (بین آن مامور و تروتسکی) بودند، “با زندگی کیروف بازی کردند”. اما این بازی با تیراندازی پیش از موقع نیکلایف دچار وقفه شد. نیکلایف با ترور کیروف، دسیسه سازی ناتمام آمیختن ارتباط بین آن مامور و تروتسکی را به طرز رقت انگیزی فرو ریخت. حتی محاکمه ی زینوویف و کامنف براساس اتهامات “به طور کلی” بنا شد، بدون این که هیچ گونه امکان ربط دادن آن به ترور کیروف باشد. اینک پس از سپری شدن حدود یک سال و نیم، بدون حتی کوچک ترین مدرک جدیدی، پرونده جدید چهارم در پشت درهای بسته ی گ.پی.یو. GPU، پیرامون جنازه ی کیروف میوه داد: زینوویف، کامنف و دیگران ترور کیروف را سازمان داده و اجرا کرده اند.

در واقع گ.پی.یو. GPU علت ثابت نشدن فعالیت تروریستی زینوویف و دیگران را پیش از این تاریخ به سری بودن کامل این عملیات نسبت داده است. آیا این درست است؟ محاکمات مسکو، تصویر کاملاً متفاوتی با این ادعا را به دست می دهد. در تئوری، توطئه ی فوق العاده ای در جریان بوده، که این گروه می خواسته است برای از بین بردن هرگونه ردپایی از خود، پس از به قدرت رسیدن، تمامی کسانی را که به عملیات تروریستی دست زده اند را به قتل برساند. در عمل [بنا به روایت گ.پی.یو. و دادگاه] اوراقی های مداومی در مورد ترور وجود داشته که شامل ملاقات ها، مسافرت ها و

انگاره نامید، بل که با به موقع عمل نکردن اقدامات ضروری، به نوعی در این جنایت “سهیم هستند.

اکنون باکمال تعجب به نحوی رسمی دریافته ایم که گ.پی.یو. GPU از پیش در رابطه با تدارک و قصد ترور کیروف “اطلاعاتی در اختیار داشته است”. براین اساس رهبران گ.پی.یو. GPU لنینگراد با وجود که “تمامی فرصت های لازم را در اختیار داشته اند”، ولی “هیچ اقدامی” برای روشننگری و جلوگیری از قتل کیروف به دست نیکلایف در لنینگراد نکرده اند.

گ.پی.یو. از چه طریقی از این امر آگاه شده بود، و چگونه از “هرگونه فرصت لازم” برخوردار بوده است؟ “تنها به یک طریق امکان داشته است: گ.پی.یو. GPU خود در میان تروریست های لنینگراد یک جاسوس تحریک کننده” (و شاید چند جاسوس) داشته که مستقیماً با نیکلایف در ارتباط بوده است.

محاکمه ی اعضای گ.پی.یو. GPU و پیچیدگی فرمول بندی حکم دادگاه، به طور انکارناپذیری نشان دهنده ی آن است که امکان ترور کیروف بدون دست داشتن گ.پی.یو. GPU در آن، نمی توانسته است، عملی شود. حکم به صراحت می گوید که “آن ها با دراختیارداشتن اطلاعات (کذا!) در مورد تلاش برای تدارک قتل کیروف آگاهی داشته اند و ... به نوعی در این جنایت سهیم بوده اند.”

تروتسکی، پیش از این در جزوه ای که به مناسبت قتل کیروف انتشار داد، توضیح داده است که “سهل انگاری” هیچ ربطی به فعالیت در آن امر ندارد چون “زمانی که تدارک برای حمله ی تروریستی صورت می گرفته و GPU از آن آگاه می بود، وظیفه ی مدوید (رئیس گ.پی.یو. GPU در لنینگراد) و همکاران اش دستگیری توطئه گران نبوده – که این کار اقدامی بسیار ساده بود – بل که باید ماموری دولتی و مناسب را پیدا می کرد تا با نیکلایف تماس بگیرد... تا بتوانند ارتباط بین گروه زینوویف – کامنف و تروریست های لنینگراد را برقرار سازد.



ارتباطات بی اندازه ای بوده است.

اجازه بدهید که این ادعاها را با واقعیت بسنجیم. باکف برای تدارک قتل کیروف به لنینگراد می رود و به کوتولینف، لوبین، رومیانتسوف، ماندلستام و میاسنیکوف وصل می شود. (همگی این ها کسانی هستند که در قضیه ی نیکلایف اعدام می شوند). باکف با ۵ نفر ملاقات می کند، اما این برای او هنوز کافی نیست!

ادعا می شود که او به تنهایی به لنینگراد نرفته، بل که با یک "تروتسکیست-تروریست" (که نه تنها نامش ذکر نمی شود، بل که دادگاه هم هیچ تلاشی برای یافتن نامش به خرج نمی دهد)، همراهی می شده است. انگار که باکف آشکارا می خواسته در کارش شکست بخورد. باکف خواستار "گردهم آیی با آن مردان" می شود. "بعد از مدت کوتاهی، او به همراه ماندلستام، سوسیتسکی، ولادیمیر رومیانتسوف، کوتولیانف و میاسنیکوف در آپارتمان لوبین گردهم می آیند (در این نشست تنها کسی که غایب است، شخص مدوید است!) (۴). باکف، ظاهراً با این فکر که هنوز همه ی احتیاطات لازم برای آن که نقشه لو نرود انجام نشده، می خواهد که شخصاً با نیکلایف هم آشنا شود. او با نیکلایف ملاقات می کند و نقشه ی قتل کیروف نه تنها با او، بل که در حضور همان تروتسکیست "ناشناس" مورد بحث قرار می دهد. انگار که او سخت تلاش می کرده تا شاهد دیگری نیز داشته باشد.

جزئیات جالب توجه دیگری نیز در این داستان وجود دارد. لوبین در جریان سفر به لنینگراد، باکف را در ایستگاه قطار ملاقات می کند. او با گلایه به باکف می گوید: "می دانی گریگوری اوسیبویچ (زینوویف) به گرتیک و کولکین و حتی اودوکیمواف اعتماد ندارد؟". در نتیجه ما متوجه می شویم (این مساله در دادخواست هم آمده است) که گرتیک، کولکین و اودوکیمواف نیز با تروریست های لنینگراد در ارتباط بوده اند. و داستان سرایان این را اوج مخفی کاری می نامند!

زینوویف نه تنها شخصاً باکف، گرتیک، کولکین و اودوکیمواف (و بعداً آن چنان که خواهیم دید شخص کامنف) را برای تماس با تروریست ها به لنینگراد می فرستد، بل که لازم می بیند که این مساله را این جا و آن جا هم مطرح کند. بدین گونه، برای مثال، رینگلد که براساس شواهد دادگاه هیچ نقش مستقیمی در ترور کیروف نداشته است، در دادگاه اظهار می دارد: "من از خود زینوویف شنیدم که ترور کیروف در لنینگراد، تحت نظارت مستقیم شخص خودش تدارک دیده شد...". به نظر می رسد که زینوویف بسیار نگران بوده که نقش شخص خودش در ترور کیروف شناسایی نشود و کم مورد قدرانی قرار بگیرد. همین رینگلد اشاره می کند که فیوولویچ نیز با تروریست های لنینگراد در تماس بوده است.

باکف اشاره می کند که قتل کیروف به کارف نیز محول شده بود و این اودوکیمواف بود که پیشنهاد کرده بود که کارف را در ارتباط با لوبین و آنیشف قرار دهد. البته این اقدامات ظاهراً برای زینوویف کافی نبوده و او پیشنهاد کرده که "باکف را در لنینگراد قرار دهند تا در تماس با رومیانتسوف نیز باشد." بدین ترتیب کارف به لوبین، آنیشف و رومیانتسوف نیز وصل می شود. افزون بر این، باکف در خلال یک "مکالمه" کارف را از وجود گروه تروریستی کوتولینف نیز آگاه می کند. داستان به همین جا ختم نمی شود. روشن می شود که کامنف در ژوئن ۱۹۳۴ شخصاً به لنینگراد رفته است؛ "جایی که او به یاکولف که زینوویست فعالی بوده دستور می دهد که به موازات گروه نیکلایف - کوتولیانف برای ترور کیروف تلاش کند." علاوه بر این، کامنف به یاکولف می گوید که گروه های دیگری نیز در تدارک عملیات تروریستی هستند: در مسکو علیه استالین، و در لنینگراد گروه رومانانتسوف - کوتولینف علیه کیروف.

زینوویف در به درو در جستجوی یافتن شنوندگان جدید، اهداف تروریستی خود را با هر کسی که از راه می رسد در میان می گذارد! هرکسی! از جمله - ماتورین و پیکل - که این آخری باکف را در ارتباط با "تروریست" دیگری یعنی رادین قرار می دهد.

"مارچکوفسکی" پس از یک غیبت حدوداً دوساله در تابستان ۱۹۳۴ به مسکو بازمی گردد. کامنف بلافاصله به وی می گوید که "باکف در لنینگراد در حال سازمان دادن... یک عملیات تروریستی علیه کیروف" است.

سرانجام اودوکیمواف شهادت می دهد که "در تابستان ۱۹۳۴، در آپارتمان کامنف در مسکو جلسه ای صورت برگزار می شود که در آن کامنف، زینوویف، اودوکیمواف، سوکولنیکف، تر-واگانیان، رینگلد و باکف حضور داشتند و در این نشست بود که در مورد سرعت بخشیدن به ترور کیروف تصمیم گرفته شد."

بدین گونه مشخص می شود که ده ها نفر تروریست (نام هایی که در بالا به آن ها اشاره کردیم مجموعاً به ۲۴ نفر می رسد)، ماه ها در مورد این ترور صحبت می کنند، به مسافرت می روند و در نشست های تروریستی و کنفرانس های تروریستی شرکت می کنند. آن ها در هر کجا که توانسته اند از عملیات تروریستی سخن گفته اند و تمامی دوستان و آشنایان می دانسته اند که آن ها در تدارک قتل کیروف هستند. تنها کسانی که باخبر نبوده اند مأموران گ.پی.یو. GPU بوده اند. سرانجام زمانی که پس از قتل کیروف، گ.پی.یو GPU به دستگیری تعدادی از متهمان اقدام کرد نتوانست کوچک ترین اطلاعاتی از آن ها کسب کند. پس از حدود دو ماه بازجویی و تحقیقات در پرونده ی کیروف و با حضور (تکرار می کنیم) یک (یا





استالین، مولوتف و ویشینسکی

زینوویف‌یست‌ها، این اتهام بر دوش "تروتسکیست‌ها" می افتاد؛ بدین سان زینوویف‌یست‌ها می توانستند فارغ از هر گونه خطری برای خود، به آسانی به اهداف خویش برسند و میوه ی پیروزی را بچینند.

در این رابطه به روشنی چیزی احمقانه و نامعقول وجود دارد: زینوویف یا می خواست مشارکت در عملیات تروریستی را پنهان کند یا می خواست با این عملیات، اعتبار یک نمایش قدرت سیاسی را کسب کند؛ به این معنا که بگوید: ما یعنی زینوویف‌یست‌ها، و نه تروتسکیست‌ها، بودیم که این ترور را انجام دادیم... اما هم زمان، نمی توان هر دو کار را انجام داد.

ادامه دارد...

پانوشت‌ها:

- ۱- تاس، آژانس خبری شوروی.
- ۲- کوشش زیادی برای به میان کشیدن سریع تروتسکی در این ملغمه آنهم با کمک مأمور ناشناس گ. پی. یو. انجام گرفت.
- ۳- شهادتنامه ی اودوکیموف و باکف.
- ۴- برای مثال رینگولد شهادت داد و دادگاه به عنوان یک حقیقت در نظر گرفت که زینوویف به او (رینگولد) گفت: وظیفه ی عملی و محوری ما سازماندهی موثر مسیر توطئه ی عملیات تروریستی است به طوری که ما به هیچ وجه مجبور به سازش نشویم.

چند عامل نفوذی) گ. پی. یو. GPU در میان تروریست‌ها، و پس از سه جلسه ی دادگاه، به رغم همه ی این نکات و مسایل، هنوز هیچ شکی در مورد "فعالیت تروریستی" زینوویف، کامنف و دیگران وجود نداشته است. به نظر می رسد که انگار این وقایع در کره ماه صورت گرفته است و نه در تورهای پر قدرت امنیتی تله های کامل سازمان گ. پی. یو. GPU که در کشور "اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی" فعال است.

همه ی این قیل و قال و همه ی این فضای ساختگی "تروریستی"، حول و حوش کیروف ساخته می شود. چرا کیروف؟ بگذارید برای لحظه ای بپذیریم که زینوویف و کامنف واقعا تروریست بودند. آن‌ها چه نیازی داشتند که کیروف را ترور کنند؟ زینوویف و کامنف آنقدر باهوش بودند که بدانند ترور کیروف (یک شخصیت مطلقاً درجه سوم) که جایش را بلافاصله می توانست "کیروف - ژدانف" دیگری بگیرد، نمی توانست "آن‌ها را به گرفتن قدرت نزدیکتر کند". با این وجود، آن‌ها اگر از زبان رأی دادگاه اگر صحبت کنیم، تنها به یک چیز امید داشتند: کسب قدرت به وسیله ی عملیات تروریستی!



ویشینسکی

اجازه دهید به نکته ی دیگری هم اشاره شود: "ویشینسکی" [رئیس دادگاه مسکو] می گوید که زینوویف ترور کیروف را تسریع کرد و "این اشتیاق که او می خواست از تروتسکیست - تروریست‌ها جلو بيفتد، کم ترین انگیزه اش بوده است". ویشینسکی در فرآزی دیگر می گوید: "زینوویف اقرار کرده بود که برای آن‌ها پیش دستی در به اجرا درآوردن امیال جنایت کارانه شان (ترور کیروف)، پیش از آن که تروتسکیست‌ها به آن اقدام کنند، "مساله ی کسب افتخار" بود.

باکف نیز به نوبه ی خویش در برابر دادگاه اعلام کرد: "زینوویف گفت که تروتسکیست‌ها، بر اساس دستورات تروتسکی، ترور استالین را سازمان داده بودند و ما (یعنی زینوویف‌یست‌ها) می بایست ابتکار عمل ترور استالین را خودمان به دست می گرفتیم."

بدین گونه اگر زینوویف می خواست شرکت خود و دوستانش را در عملیات تروریستی مخفی کند (۲۱)، می بایست بسیار خوشحال می شد که با وجود تمامی خطرات احتمالی چنین اقداماتی برای

